

نقالی و شاهنامه خوانی

آنان که به صد زبان سخن می گفتند
آیا چه شنیدند که خاموش شدند

کاظم - سادات اشکوری
مرکز مردم‌شناسی ایران

نقالی سابقه‌ی دیرینه دارد. در آن روزگاران که اینهمه وسیله‌ی سرگرم‌کننده نبود، یک‌چند دامن صحرا و طرف چمن خوش بود؛ وبعد در «چای‌خانه» ها نشستن و همراه «نقال» به مجالس بزم و میدانهای رزم رفتن. نقال با «بیان ویژه»، «تکیه کلام» ها، «حرکات» و «تکیه برواژه» ها؛ هواخواهان بسیار داشت.

در نقالی، بیان نقشی ویژه دارد. گاه سخن به آهستگی بر زبان می‌آید و گاه به خشونت؛ که کشش واژه‌ها، در شنونده تأثیر می‌نهد، و او را به تعمق وامی‌دارد. «تکیه کلام» ها، اما، شنونده را از اندیشه‌های دور باز می‌دارد و از دور دست‌ها می‌آورد؛ به هنگامی که واژه‌های «باری»، «خلاصه»، «اما» . . . به گونه‌ای ویژه - بر زبان می‌آید.

در یک نوشته اگر بخواهیم برواژه‌ای تکیه کنیم، زیر آن واژه خط می‌کشیم، یا با حروف سیاه نشان می‌دهیم؛ و یا در داخل گیومه. نقال، اما، تکیه برواژه‌ها را با «بیان» انجام می‌دهد. اینهمه را، آنگاه، با «حرکات» در می‌آمیزد و «درنگ» و «جنبش» را می‌رساند. «حرکت» از طریق تکرار واژه‌ای نیز صورت می‌گیرد. مثلاً «رفت و رفت و رفت»، «آمد و آمد و آمد» و از این قبیل. آنگاه که خسته می‌شود، برای نفس تازه کردن، جماعت را به فرستادن صلوات دعوت می‌کند.



مهدی اخوان ثالث (م. امید) گوید :

... همگان را خون گرمی بود.

قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام

شیشه‌ها پوشیده از ابر و عرق کرده،

مانع از دیدار آنسوشان

پرنیانی آبگین پرده.



بر سرش، نقال
بسته با زیباترین هنجار،
به سپیدی چون پرفو، ململین دستار.
بسته چو نان روستایان خراسانی،
باستانگان یادگار از روزهای خوب پارینه،
یک سرش چون تاج بر تارک،
یک سرش آزاد،
شکر آویزی حمایل کرده بر سینه.



مرد نقال، آن صدایش گرم، نایش گرم،
آن سکوتش ساکت و گیرا،
و دمش، چو نان حدیث آشنایش گرم،
آن برافشانده هزاران جادوانه موج
با بم و زیر و حسیض و اوج،
آن به آئین گونه گون اسلوب و هنجارش
آن سکون و وقفه اش دلکش
همچنانکه جنبش آرام و رفتارش؛
راه می رفت و سخن می گفت.
- چو بدستی منتشامانند در دستش -
مست شور و گرم گفتن بود.
صحنه میدانک خود را
تندوگاه آرام، می بیمود.
همگنان خاموش.
گرد بر گردش، بگردار صدف بر گرد مروارید،
پای تا سرگوش ۱

پانتومیم!

نقالان «... به درستی می دانند که کجای صحبتشان برای مردم هیجان انگیز است، و چه بگویند تا هیجان انگیز تر شود. به وجود آوردن وقفه هائی در صحبت و کش دادن مطلب، گاه فریاد کشیدن و گاه لرزاندن صدا، مخصوصاً بهم کوفتن دستها و پا بر زمین زدن، و به هر حال معلق نگهداشتن مطلب درجائی حساس سبب می شود که تماشاگر را در يك انتظار و هیجان مطبوع نگهدارند. و با آنچه از بازیگری و حرکات بیانی چهره (پانتومیم) می دانند - و خوب می دانند - در تجسم سخنان خود نهایت توانائیهای ممکن را به کار می برند. در واقع این بازیگر - نقال - بتنهائی چندین بازیگر است، و می بینیم که چندین نقش را به طرز افناع کننده ای ایفا می کند، و می دانیم که چیزی به عنوان ترئینات صحنه یا موسیقی هم به کمکش نمی رود. زمینه صحنه ای که تماشاگر می بیند همان قهوه خانه است، شمایل هائی که به دیوار آویخته است، باریکه ای از کاشی ها (به عرض نیم ذرع تقریباً) که روی آنها را با نقشهای شاهان داستانی و باستانی ترئین کرده اند،

۱ - از شعر «خوان هشتم» - دفترهای زمانه - دیدار و شناخت م. امید.



Death of Ishtarab



Death of Rostum Zaboolas

مربوط به کتابشناسی فردوسی (بخش بررسی کتاب درهمن شماره)

نقل، مشغله‌ی ذهنی نقاشان :

نقشهائی که نقاشان قهوه‌خانه پدید آورده‌اند مشغله‌ی ذهنی شنوندگان «نقل» است. شنوندگانی که با «نقال» همسفری وهمدمی آغاز کرده‌اند و نیز با او دراندوه رستم به «سوگ سهراب» نشسته‌اند.

«... یکی از مهم‌ترین و آشکارترین انگیزه‌های پدیدآمدن نقشهای حماسی و مذهبی رواج روزافزون نقالی و شاهنامه‌خوانی و کلام گرم و گیرای نقالان، در قهوه‌خانه‌های روبه‌افزایش پایتخت بود. ...»

در بیشتر قهوه‌خانه‌هایی که برو بیائی داشت و بازار گرمی، نقالی خوش‌بیان با صدائی بم و زنگ‌دار، صدائی که گوئی از قعر دورانه‌های اساطیری به گوش می‌رسید، داستانهای از شاهنامه را با شاخ‌وبرگ نقل می‌کرد. بعضی از این نقالان در ایجاد هوای قهرمانی و تفسیر پندهای انسانی فردوسی هنگامه می‌کردند. در گرماگرم سخن نقال، آرزوی قهرمان‌شدن یا به دنبال قهرمان پوئیدن همچون سایه‌ی سنگینی بر دلها می‌نشست ...

سرانجام قهرمانهای مردم، برهنه‌ی بوم تابلوهای گوناگون حماسی و مذهبی تولد یافت ...^۳

بدینگونه نقاشی‌های قهوه‌خانه تحت تأثیر «نقال» نقالان، شکل گرفت. نقاش «تصور» خود را از «رستم»، «حسین‌کرد» و دیگر و دیگران تصویر کرد؛ «تصویر»ی که نقال «بیان» کرد، نقاش بر پرده آورد؛ تا برای شنوندگان ملموس باشد.



«شمایل گردانان» - حتی - بی‌کمک تصویر نمی‌توانند به‌خوبی ایفای نقش کنند، چرا که هر جا لازم باشد به «تصویر» اشاره می‌کنند. در حقیقت توصیف دقیق نقالان از سیمای پهلوانان است، که نقاش را یاری می‌دهد تا پرده‌هایی از صحنه‌های بزم و رزم بیافریند.

نقال داستان‌سرا

نقال، بازگوی داستانهای حماسی و پهلوانی ایران بود. پیش از آن که «رادبو» و «تلویزیون» رواج یابد، نقالان معروفی بودند که اکنون، در جنوب شهر تهران و در شهرستانها در اصفهان، چندتنی هستند که «کالا» شان «خریدار» چندانی ندارد. اگر امروز نقالان انگشت شمارند و بی‌منزلت، در گذشته مقام و منزلتی داشتند. در آن روزگاران «... حتی پادشاهان برای خود یک «نقالباشی» داشتند. بعضی از این نقالان از خود نیز داستانهایی می‌سرودند (مانند امیر ارسلان که پرداخته تخیشل تقیب الممالک نقالباشی ناصرالدین‌شاه است) بعضی دیگر چنان در کار خود مسلط بودند که در هنگام داستان‌سرائی ایشان مردم از دحام فراوان می‌کردند (چهل سال پیش در شب سهراب‌کشی مرشد غلامحسین معروف به «غول‌بچه» هرصندلی خالی در قهوه‌خانه یک تومان خرید و فروش می‌شد). سرجان ملکم در تاریخ خویش از دو نقال معروف دوره‌ی آغا محمدخان و آغاز عصر فتح‌علیشاه به نام درویش صفر شیرازی و ملا آدینه اسم برده و استادی و فصاحت و بلاغت و شیرین‌سخنی ایشان را ستوده و از نقل گفتن آنان لذت برده و کاملاً سرگرم

۲ - نقالی - از سلسله مقالات «نمایش در ایران»، نوشته‌ی بهرام بیضائی - که بعدها به‌صورت کتاب مستقل درآمد. مجله‌ی موسیقی - شماره ۶۶ - دوره سوم - تیرماه ۱۳۴۱ .
 ۳ - رزم و بزم شاهنامه در پرده‌های بازاری «قهوه‌خانه‌ای» - منوچهر کلانتری - هنر و مردم - شماره‌ی ۱۳۴ - آذرماه ۱۳۵۲ .

نقالان مسخره

نقالان، نه تنها داستانهای حماسی و پهلوانی را بازگو می‌کردند، بلکه به داستانهای هزل‌آمیز و مسخره نیز روی می‌آوردند؛ و خود نیز مسخرگی پیشه می‌کردند: «... برای ابومسلم داستانرا [= نقال] انگشتی بدون نگین افکندند. گفت، به‌صاحب این انگشت اطاقی در بهشت داده می‌شود که سقف ندارد»^۵

نقالی در خدمت دین

«... کار نقالی به‌صورت کم‌وبیش شبیه امروز از زمان شاه اسماعیل صفوی شروع شد و خود اسماعیل مشوق و مروج بزرگ آن بود و مقصودش هم دراصل رواج و رسوخ مذهب شیعه اثنی‌عشری بود در ذهن و روح مردم. و برای این کار هفده سلسله را مأمور کرد که هر کدام درجایی و به‌لباسی و به‌طرزی جداگانه مقصود او را تبلیغ کنند و مثلاً بعضی مداحی ائمه را می‌کردند و بعضی در زورخانه‌ها شعر می‌خواندند و دسته‌بندی مانند قاضی‌های قشونی برای قشون سخن‌سرایی می‌کردند و آداب شریعت و رسوم ملی و پهلوانی را می‌گفتند و همه این‌دسته‌ها برای آن‌که مردم را به‌سخن خود جلب کنند و مدح و ثنائی که از آل‌علی می‌کنند توی ذوق مردم نخورد، ناچار داستانها و روایات پهلوانی را چاشنی سخن خود می‌کردند و رفته رفته این کار، یعنی داستان گوئی، خودش رواج گرفت و بعدها دیدند که خیلی اهمیت دارد...»^۶



نقالان در شب‌های دراز زمستان در قهوه‌خانه‌ها نقل می‌گفتند و گاه «نقل» را با شعری چاشنی می‌زدند؛ و شعر را به‌آواز می‌خواندند. قبل از دوره صفوی داستانهای «ابومسلم» و «قصه‌ی داراب» (داراب‌نامه) و «سمک‌عیار»، بسیار رواج داشت. در این دوره از قصه‌ی حمزه تحریری تازه صورت گرفت به‌نام «رموز حمزه» و این قصه جایگزین قصه‌ی ابومسلم و داراب شد. در این زمان از کتابهای «... رموز حمزه و اسکندرنامه و حسین‌گرد و خاورنامه که جنبه دینی و مذهبی داشت (در اسکندرنامه اسکندر را ذوالقرنین لقب داده و پیامبر معرفی کرده‌اند) و خاصه درباره حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب در آنها بسیار غلو شده بود، نقل می‌گفتند و شیرین‌کاریهای مهترنسم‌عیار و مهتر برق و مهتر عمر و را با شاخ و برگ فراوان و آب و تاب بسیار بازمی‌گفتند...»^۷ تا اینکه در این اواخر به «اسکندرنامه» و «سام‌نامه» روی آوردند، و بیش از همه «شاهنامه» مورد توجه نقالان قرار گرفت.

نقالی از شاهنامه

«... داستان گوئی از شاهنامه، جنگ رستم و سهراب، رستم و افراسیاب... و دیگر داستانهای ایرانی با تاریخ قهوه‌خانه توأم است. مهم‌ترین قصه گوئی‌ها درباره رستم و سهراب بوده است. به‌طوری‌که امروز نقالی در قهوه‌خانه با «سهراب‌کشی» مترادف است. این داستانها توسط دراویش با ادا و اطوار خاص در قهوه‌خانه‌ها اجرا می‌شد و رسم خاصی داشت که تقریباً از میان رفته است...»^۸

و اما «... شاهنامه‌خوانی کار آسانی نبود، و شاهنامه‌خوانان غالباً خود شاعر و ادیب بودند. شاه‌عباس خود به‌شاهنامه فردوسی علاقه بسیار داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی عبدالرزاق قزوینی خوش‌نویس

بود، که سالی سیصدتومان حقوق داشت، و دیگر ملابیخودی گنابادی که در شاهنامه خوانی مشهور بود و سالی چهل تومان می گرفت.

از شاعرانی که در قهوه‌خانه شاهنامه می خواندند، یکی ملا مؤمن کاشی معروف به یکه سوز بوده است، که وضع و لباس و اطوار خاص داشته. این مرد قبائی با سمه‌ای با حاشیه‌های ملون می پوشید و طوماری به سر می زد و بدین وضع به قهوه‌خانه می رفت و شاهنامه می خواند، و قسمتی از آنچه از شاهنامه خوانی نصیبش می شد به درویشان و مستمندان می داد...»^۹

این امر [شاهنامه خوانی] علت اجتماعی نیز داشت: «... جامعه صفویه در مرکز دارای یک گروه خاص نظامی (قرلباش) بود که وظیفه‌ی اساسی آنها عبارت بود از شرکت در جنگها و آماده نگاهداشتن روحیه‌ی جنگی. یکی از گروههای قهوه‌خانه بروهای آن عصر قزلباش‌ها بود. در دوره‌های بعدی نیز در قهوه‌خانه به‌علاوه نظام فئودالی در ایران و محل اجتماع بودن قهوه‌خانه و نبودن سایر وسایل تفریح شاهنامه خوانی در آنجا پایدار ماند. و همچنان شاهنامه به وسیله قهوه‌خانه و توسط خوانندگان زبردست آن تنها وسیله‌ی روح دادن به مردم و برانگیختن روح مردانگی در آنان و آشنا کردن آنان با سنن ملی و قومی ایران گردید...»^{۱۰}

نقال شاهنامه خوان، داستان منظوم را به نثر درمی آورد و به مناسبت برخی صحنه‌ها را با آب و تاب بسیار شرح می داد. در میانه‌ی سخن جای جای سطرهائی از داستان را به شعر می خواند و بار دیگر به شیوه‌ی نخست به نقالی ادامه می داد.

در شب‌های ماه رمضان که مردم پس از افطار از خانه خارج می شدند و برخی به تکیا و برخی به قهوه‌خانه‌ها می رفتند، محفل نقالان گرم تر می شد. در این شب‌ها مشتاقان نقل در قهوه‌خانه‌های بزرگ سراپا گوش دور نقال حلقه می زدند و تا پاسی از شب شیرین کام از نقل نقل به‌خانه باز می گشتند و به انتظار باقی داستان می ماندند تا شب بعد.

پایان‌نامه‌ی نقالی

بهرتر است گفته شود، گذشته از شاهنامه خوانی، نقالی نیز کار آسانی نبود. نقالان صاحب عنوان دارای طومار و معرفی‌نامه بودند. این طومار در حکم «پایان‌نامه» بود؛ چونان «پایان‌نامه» ای که دانشجوی دانشگاه پس از پایان تحصیلات می نویسد. شاگردی که در خدمت استاد [نقال] بود، می بایست در امتحان قبول شود: «... استاد بدون اینکه از شاگرد خود قبلاً در محل خصوصی آزمایشی به‌عمل آورد، یک شب بدون اینکه شاگرد خبر داشته باشد، در ضمن گفتن داستان عصای دست خویش را تعارف شاگرد، که در بین جمعیت نشسته بود، می کرد و این

۴ - نگاه کنید به: فرهنگ لغات عامیانه - سید محمد علی جمالزاده - ص ۲۶ و ۲۷ و نیز نگاه کنید به مقدمه‌ی «امیر ارسلان نامدار» به تصحیح و تحشیدی محمدجعفر محجوب - چاپ جیبی.
۵ - محاضرات الادب و محاورات الشعراء، از راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۱۳۴، این کتاب (سال ۵۰۰ ه.ق) از نخستین منابعی است که درباره‌ی نقالی و نقالان اطلاعات سودمندی به دست می دهد (مجله‌ی مردم شناسی و فرهنگ عامه ایران، ۱، ص ۱۰).

۶ - نقالی، هنر داستان سرایی ملی - جنگ اصفهان - تابستان ۱۳۴۵ - مصاحبه‌ی جلیل دوستخواه با «مرشدعباس زریری». در این مقاله بخشی از داستان رستم و سهراب آمده که اهمیتی ویژه دارد، از جهت اصطلاحات و شیوه‌ی بیان نقال.

۷ - سخنوری - محمدجعفر محجوب - مجله‌ی سخن - شماره ۶ - دوره نهم - شهریور ماه ۱۳۳۷.

۸ - مطالعه‌ی درباره‌ی قهوه‌خانه‌ها - خسرو خسروی - مجله‌ی کاوش - شماره ۹ - بهمن ماه ۱۳۴۱.

۹ - تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران - نصرالله فلسفی - مجله‌ی سخن - شماره ۴ - دوره پنجم - فروردین ماه ۱۳۳۳.

۱۰ - مطالعه‌ی درباره‌ی قهوه‌خانه‌ها - خسرو خسروی - مجله‌ی کاوش - شماره ۹ - بهمن ماه ۱۳۴۱.

علامت آن بود که شاگرد باید بلافاصله برخاسته دنباله‌ی داستانرا از آنجا که مرشد رها کرده برای شنوندگان بازگو کند. در خاتمه‌ی نقل هم پس از زدن دوران که رسم مخصوصی است و هنوز هم معمول است آنچه گرفته بود در حضور مردم تحویل اسناد می‌داد...»^{۱۱} و استادگاه دوران را به شاگرد می‌بخشید، و یا نیمی‌را خود برمی‌داشت و بقیه را به شاگرد می‌داد.



شرح جزئیات نقل و نقالی و شاهنامه‌خوانی مفصل‌تر از آنست که در این مختصر بگنجد^{۱۲}. این شیوه‌ی کهن که دلبری و پاکی و جوانمردی را گسترش می‌داد و عیاری و نحوه‌ی روبروشدن با حوادث دشوار زندگی را به آدمی می‌آموخت اکنون رو به فراموشی می‌رود. «نقال»، چهارپایه‌اش را به «تلویزیون» می‌سپارد و از در «قهوه‌خانه» خارج می‌شود.



بازهم به قول مهدی اخوان ثالث (م. امید):

... کآنکه اکنون نقل می‌گوید
از درون جعبه - جادوی فرنگ آورد،
گرگ - رو به طرفه طراریست افسونکار؛
که قرابت با دوسو دارد،
مثل استر، مثل روبه‌گرگ، خوگفتار،
از فرنگی نطفه، از ینگی فرنگی مام،
اینت افسونکارتر اهریمنی طرار!
گرچه آن انبوه این دانند،
بازهم اما
گرد پرفن جعبه جادوش - دزد دین و دنیاشان
همچنان غوغا و جنجالست.
راست پنداری که این محتال بیگانه
آن گرامی نازنین، پارینه نقال است^{۱۳}.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱۱ - اشاره‌ای بر تدوین تاریخ نقل و نقالی در ایران - رضا زنجانی - مجلدی فردوسی - شماره‌ی ۹۴۲ - سال ۱۳۴۸.

۱۲ - گذشته از مقالاتی که نام برده شد، مخصوصاً نگاه کنید به:

Mohammad Ja'far Mahdjoub, le conteur en Iran, objets et mondes, printemps 1971.

۱۳ - برگزیده اشعار اخوان ثالث - شعر «آدمک» - ص ۲۰۸ - انتشارات بامداد.